



حفر خندق پشت خیمه های کاروان امام / گزارش های دختر و پسر امام حسین(ع) از وقایع شب عاشورا

روز تاسوعا گذشت و شب سرزمین کربلا را فرا گرفت. اینک شب عاشورا بود. آخرین شبی که امام و یاران بی همتایش در این عالم زنده بودند و به راز و نیاز پرداختند.

روز تاسوعا گذشت و شب سرزمین کربلا را فرا گرفت. اینک شب عاشورا بود. آخرین شبی که امام و یاران بی همتایش در این عالم زنده بودند و به راز و نیاز پرداختند.

وقایع شب عاشورا

موقعیت و اوضاع: آرامش نسبی قبل از جنگ.

اوضاع دو لشکر: در حال آماده باش.

وضعیت سپاه عمرسعد: آماده سازی نیروها برای جنگ، آخرین نشست فرماندهان و تصمیم گیری نهایی. (ابتدا تیرباران سپس حمله)

وضعیت سپاه ابا عبدالله: آخرین آزمون و پالایش، زمینه سازی روحی و جسمانی برای نبرد صبح. گفت و گوی یاران با هم برای آمادگی بیشتر و نبرد عاشقانه تر.

نخستین اقدام ابا عبدالله پس از امان خواستن: امام پس از امان، یاران را جمع کرد و فرمود: دور خیمه ها گودالی همچون خندق حفر کنید و در آن آتش روشن کنید تا از یک طرف درگیر باشیم و به حرم پیامبر دست درازی نکنند. یاران خارها و هیزم های بیابان را جمع کردند و در خندق انداختند و آتش زدند.

نقل دیگر آن است که امام فرمود: خیمه ها را به هم نزدیک و طناب ها را درهم کنید تا امکان نفوذ دشمن نباشد و تنها از یک سو بجنگیم. در نتیجه از سمت راست، چپ و پشت سر، خیمه ها محافظت می شدند و دشمن جز از روبه رو امکان درگیری نداشت.

گزارش امام سجاد (ع) آخرین تصفیه ها و اتمام حجت ها: امام در آغاز شب یاران خویش را جمع کرد، امام سجاد (ع) می فرماید: در آن هنگام من سخت بیمار بودم، خودم را به زحمت نزدیک کردم تا سخنان پدر را بشنوم.

امام فرمود: خدا را به بهترین ثنا و سپاس می ستایم و در سختی و آرامش شکر می گویم. خدایا، ستایشگر توام به پاس اینکه ما را با پیامبری محمد (ص) عزت و کرامت بخشیدی، قرآنمان آموختی و دین شناس و فقیه مان ساختی و گوش و چشم و دل آفریدی و ما را از مشرکان قرار ندادی.

یاری، من یاران و همراهان وفادار و بهتر از یاران خودم و خانواده ای نیکوکار تر و دل بسته تر از خانواده ی خودم سراغ ندارم. خدایتان پاداش نیک عنایت کند. آگاه باشید که فرجام فردایتان را با این دشمنان به خوبی می دانم. شما را آزاد می گذارم، همه با فراغ خاطر بروید که من بیعت خویش را از شما برداشتم. شب همه جا را پوشانده است، این تاریکی را مرکب راهوار خویش سازید و بروید. (تاریکی پرده ی شرمی است که هیچ کس، کس دیگر را نمی بیند تا شرمسار رفتن باشد).

عکس العمل یاران و خویشاوندان به سخنان امام: پس از خطبه ی امام و دعوت به بازگشت، خون غیرت در رگان یاران جوشید. پس یک یک برخاستند و اعلام وفاداری کردند. نخستین کسی که سخن گفت ابوالفضل العباس بود. وی برخاست و گفت: به خدا قسم هرگز چنین نخواهیم کرد. خدا آن روز را نیاورد که بعد از تو زنده باشیم. دست از تو بر نمی داریم و ایثار جان در راه تو را سعادت و کامیابی می دانیم. پس از وی دیگران برخاستند و سخن گفتند. پس از سخنان خویشاوندان ابا عبدالله، نوبت به اصحاب رسید.

امام در پاسخ یاران فرمود: پس بدانید همگان کشته خواهید شد و هیچ کس باقی نخواهد ماند. خداوند به همه ی شما پاداش خیر عنایت فرماید. پس از این گفت و گوها امام به خیمه ی خویش بازگشت.

گزارش حضرت سکینه (س): شب، روشن و مهتابی بود. من میان خیمه نشسته بودم که ناگهان از پشت خیمه ها صدای گریه و زاری شنیدم. نگران بودم که زنان متوجه بیرون آمدن من باشند، آرام بیرون آمدم. مسیر صدا را تعقیب کردم ناگاه دیدم پدرم نشسته و اصحاب گرداگرد او حلقه زده اند. می گرید و می گوید: بدانید شما با من همراه شدید چون می دانستید که من نزد مردمی می روم که با زبان و دل خود با من بیعت کرده اند. اینک امر وارونه شده است زیرا شیطان بر ایشان چیره گشته و یاد خدا را فراموششان کرده است و اکنون هیچ آهنگی جز کشتن من و مجاهدان همراه من و اسارت پس از غارت حریم من ندارند. بیم دارم که ندانید یا بدانید و شرم کنید. نزد ما خاندان پیامبر مکر حرام است. پس هر کس کشته شدن با ما را نمی پسندد برگردد که شب، پوشش است و راه بی خطر و وقت (رهایی) دیر نیست، هر که با جان خود، ما را یاری دهد فردای قیامت در حالی که نجات یافته از خشم خداست با ما در بهشت خواهد بود. جدّم رسول خدا فرمود: فرزندم حسین، در دشت کربلا غریب و تنها و تشنه و بی کس کشته خواهد شد. هر که او را یاری کند مرا و فرزندش قائم آل محمد را یاری کرده است و چنانچه با زبان خود ما را یاری کند روز قیامت در حزب ما خواهد بود.

سکینه فرمود: به خدا سوگند سخن پدرم پایان نیافته بود که حدود ده - بیست نفر رفتند و جز ۷۱ مرد با او نماند. پدر خود را دیدم که سر به زیر دارد. گریه و اشک بر من هجوم آورد و نگران بودم که صدایم را بشنود. سرم را به آسمان برداشته عرض

کردم! خدایا اینان ما را تنها گذاشتند، آنان را خوار کن و هیچ دعایی از ایشان را مستجاب نکن و پریشانی را بر آنان مسلط کن و در قیامت از شفاعت جدّم محرومشان دار.

با چشمان اشک آلود برگشتم، عمه ام ام کلثوم مرا دید و فرمود: دختر جان چرا ناراحتی؟ آنچه دیده بودم بازگو کردم. او (بی تاب شده) فریاد زد: واجداه، واعلیّاه، واحسیناه، واقلة ناصراه! چگونه از دشمنان برهیم؟ برادر جان! کاش عوض از تو می پذیرفتند و رهایت می کردند که برای هدایت این نامردمان جوار جد خود را ترک گفتمی و از آن فاصله های دور، ما (حرم خود) را به این دشت بلا آوردی.

پس صدای گریه و شیون از ما برخاست. پدرم صدای ما را شنیده، دل تنگ و گریان به سوی ما آمده فرمود: چرا می گریید؟ ام کلثوم عرض کرد: برادر جان! ما را به حرم جدّمان بازگردان. فرمود: خواهر جان! من راهی برای بازگشت ندارم. عرض کرد: پس به ایشان منزلت جدّ و پدر و مادر و برادر خود را یادآور شو. فرمود: تذکر دادم و نپذیرفتند؛ اندرز دادم و نشنیدند. آنان هیچ آهنگی جز کشتن من ندارند و شما را بایسته است که مرا بر این خاک پایدار ببینید ولی شما بانوان را به تقوای خداوند که پروردگار خلاق است و صبر بر بلاها و پنهان کردن نزول مصائب توصیه می کنم و جدّ شما - که در فرموده اش خلافتی نیست - به این نوید داده است، شما را به خدای یگانه بی نیاز می سپارم.

سیس ساعتی گریستم و امام این آیه را تلاوت می کرد: وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (بقره، آیه ۵۷) نشان دادن بهشت به یاران: امام سجاد(ع) می فرماید: در شب عاشورا، پس از آزمون ابا عبدالله و اعلام وفاداری یاران، امام به یاران خویش فرمود: سر بردارید و به جانب آسمان بنگرید. یاران سر برداشتند و منازل خویش را در بهشت مشاهده کردند. حضرت یک یک یاران را صدا می زد و جایگاه هر کس را در بهشت به او نشان می داد. شوقی عجیب یاران را فرا گرفته بود، به گونه ای که روز بعد، همگان زخم تیر و نیزه را مرهم سینه ی خویش می دانستند. آنان با مشاهده ی رحمت پروردگار و نعمت های بهشت و وصل محبوب، بی تاب لحظه ی شهادت شدند.

گدازه های درون، زمزمه های شبانه: امام سجاد (ع) می فرماید: در خیمه ی خویش نشسته بودم تب دار و بیمار و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد. پدرم نیز بود. وی مشغول اصلاح تیرهای خود بود [در روایتی دیگر، امام از خیمه ی من به خیمه خویش بازگشت]

جون بن حوئی - غلام سیاه ابوذر - پیش روی امام نشسته بود و شمشیر امام را صیقل می داد و آماده می کرد. ناگهان امام شروع به زمزمه ی این اشعار کرد:

يا دهر اف لك من خليلٍ کم لك بالاشراق والاصيل
من صاحبٍ او طالبٍ قتيلٍ والدهر لا يقنع بالبدیل
و ائما الامر الى انجيل و كل حى سالک سبیلی

أف بر تو ای روزگار، بد دوستی هستی. چه بامدادان و شامگاهان، یاران و بزرگان را کشته ای! روزگار به جایگزین خرسند نیست. (هرگز خوبانی را که می گیرد جای آنها پر نمی شود). تمام کارها در دست خداوند بزرگ است و هر زنده ای راه خویش را [به سوی مرگ] خواهد پیمود.

پس از چند بار تکرار این سروده، اشکم جاری شد، عمه ام، زینب، نیز شنید. بی تابانه و فریاد زنان به خیمه آمد و گفت: آه از این اندوه، آه از این مصیبت! ای کاش مرده بودم و نمی شنیدم. ای سرور و یادگار خاندان من، آیا از زندگی سیر شده ای؟ امروز، روزی است که جدّم رسول خدا، مادرم فاطمه زهرا، پدرم علی مرتضی و برادرم حسن از دنیا رفتند. برادرم، حسین، تو یادگار گذشتگانی و پناه بازماندگان!

امام خطاب به خواهرش زینب فرمود: خواهرم، شکیبایی ات را شیطان از تو نرباید. آنگاه امام گریست و فرمود: اگر قتا [پرنده] را در آشیانه اش آرام بگذارند، آسوده می خوابد. خواهرم، بدان که اهل زمین می میرند. اهل آسمان نیز به جا نمی مانند. همه چیز هلاک می شود؛ جز خداوندی که آفریدگان را آفرید. وی به قدرت خویش انسان ها را از گور بر می انگیزد و باز می گرداند. او یگانه و بی همتاست. جد من از من بهتر بود، پدرم، مادرم و برادرم از من بهتر بودند (همه از دنیا رفتند) و من و هر مسلمانی به پیامبر اقتدا می کنیم.

خواهرم، تو را سوگند می دهم که چون کشته شدم، گریبان چاک نرزی، روی خود نخراشی و ناله و فریاد بلند نکنی. (در برخی کتب حضرت زینب با شنیدن این اشعار ابا عبدالله بی هوش شد و امام با زدن آب به صورتش، وی را به هوش آورد). در تاریخ یعقوبی آمده است که ابا عبدالله پس از ماجرا حضرت زینب را به خیمه ی امام سجاد (ع) آورد و خود به خیمه ی خویش بازگشت.

زنان بصیر و صبور کربلا: در شب عاشورا وقتی امام، وفاداری، پاک بازی، صفای باطن و اخلاص یاران را به حضرت زینب (س) گوشزد کرد و نشان داد، خطاب به یاران فرمود: هر کس همسرش را همراه خویش آورده است از این فرصت شبانه استفاده کند و او را به بنی اسد [محل امن] برساند. علی بن مظاهر - از یاران ابا عبدالله - برخاست و پرسید: برای چه مولای من؟ امام فرمود: پس از شهادت و کشته شدن ما، زنان را به اسارت می گیرند و من بیمناک اسارت همسران شما هستم.

جایگاه زنان در نهضت عاشورا و بصیرت و شکیب آنان را از لابه لای چنین نمونه هایی می توان یافت. همسر و مادر عبدالله بن عمیر کلبی، مادر عمرو بن جناد، همسر زهیر بن القین، همسر مسلم بن عوسجه و زنان حرم حسینی هر یک تأثیری ژرف و عظیم در انقلاب حسینی داشته اند. همان گونه که درخشش چهره ی ابا عبدالله و چند تن از بنی هاشم، نام و یاد دیگر یاران را تحت تأثیر قرار داده است، شکوه وجودی حضرت زینب (س) نیز همین تأثیر را در یاد و نام زنان کربلا داشته است.

در آن فضای هولناک و صحرای مرگ ریز، چنین شور و حضور و صبوری، ترجمان ایمان، اخلاص و معرفت زنان عاشورا است. اگر یاران امام خطاب به وی می گفتند: انا علی نیاتنا و بصائرنا. ما با انگیزه ی قوی و بصیرت به کربلا آمده ایم. معلوم می شود زنان شرکت کننده در کربلا نیز بصیرت و انگیزه ای همسان همسرانشان داشته اند.

پیوستگان در شب عاشورا: برخی از شرکت کنندگان در سپاه عمر سعد چشم امید به مصالحه و نرمش عمر سعد یا بازگشت اباعبدالله بسته بودند. وقتی دریافتند که فرجامی جز جنگ نیست و عمر سعد هیچ یک از پیشنهادهای اباعبدالله را نمی پذیرد. (پیشنهادهای سه گانه ی بازگشت به مدینه، رفتن به سرزمین دیگر و تسلیم که البته در چند و چون آنها نیاز به تحلیل و تبیین بود و هست)، تصمیم به جدایی از لشکر عبیدالله و پیوستن به ابا عبدالله گرفتند.

تعداد آنان را در مقاتل و منابع گوناگون سی نفر ذکر کرده اند. در برخی مقاتل نیز سی و دو تن و گاه بیست تن نگاشته اند. پیوستن حُربن یزید ریاحی، برادرش مصعب و پسرش علی باید در این موقعیت باشد. ابصارالعین (ص ۸)، پیوستن سی نفر را در طول شب تا صبح عاشورا دانسته است. این سی تن سواره به اردوگاه امام پیوستن و جنگیدند و به شهادت رسیدند.

گفت و گوی بُریر با عمرسعد: در اینکه چنین حادثه ای در شب عاشورا اتفاق افتاده باشد می توان تردید کرد و ممکن است در شب هشتم یا نهم رخ داده باشد.

بُریر از اباعبدالله اذن خواست تا با عمر سعد مذاکره کند. (در برخی کتب به اشاره و درخواست امام برای مذاکره رفت). وقتی بُریر به عمر سعد رسید سلام نکرد. عمر سعد پرسید: چه چیز تو را از اسلام باز داشت؟ آیا من مسلمان نیستم. آیا شناسای خدا و رسول خدا نیستم؟ بُریر پاسخ داد: اگر تو آن گونه که می گویی مسلمان بودی به قصد قتل فرزند پیامبر نمی آمدی. آب فرات را سگان و گرازان می نوشند و حسین بن علی و برادران و زنان و خانواده اش از عطش می میرند و تو میان آنان و آب فرات فاصله افکنده ای و با این همه، گمان می کنی خدا و رسولش را می شناسی؟

عمر سعد سر به زیر افکند و گفت: نادرستی این کار را می دانم و می دانم کشته ی حسین و اهل بیتش اهل دوزخ خواهد بود اما، ای برادر همدان، هر چند کوشیدم تا نفس من از حکومت ری بگذرد، اجابت نکرد تا ملک ری در دست دیگری باشد. اگر حسین را بکشم بر ۷۰۰۰۰ نفر سوار، فرمانده خواهم شد.

بُریر شکسته دل بازگشت و به امام حسین گفت: مولای من، شیطان بر گردن این قوم سوار شده است و عمر سعد قصد قتل تو و یاران و خانواده ات را دارد و راضی است تا به آتش در آید اما به ولایت و حکومت ری برسد و این نشانه ی تباهی و خسران آشکار است.

شهوة قدرت و حسادت و رقابت با شمر و رؤیای تعبیر ناشده ی حکومت ری، کار خویش را کرد و عمر سعد آماده ی جنایت شد. این نکته شگفت است که عمر سعد اعتراف می کند قتل امام و یارانش فرجامی جز عذاب و خشم الهی ندارد. با این همه خود را برای رسیدن به ری برای هر عذابی آماده می بیند.